

از دفتر هجرت

مردی بدان عبوری و وقوری و آن قد و قامت و آن هیکل و احترام کمتر دیده ام؛ به قول اعراب جمیل المنظر- شریف المنزله- حسن الهيئة- حلوالشمائل- عربی اللسان - جزل الالفاظ صخونا و وقورا.

بلند قد، خوش اندام، درشت هیکل و زیبا صورت بود، از چشمانش برق ایمان و سرور می تابید، جببیش داستان مهر و وفا می گفت و هر قدر آن بدن قوی ویرا جوان مینمود، محاسن سفیدش حکایت از عمری مملو از اتعاب و اصعاب مینمود.

در هر محفلی که حاضر می شد بر هیمنه و وقار آن جمع می افزود، چون شمع روشنی بخش هر جمع بود و هنگام تلاوت و استماع آیات چنان بود که گویی قالب را تهی گذارده و روح را در عوالم دیگر به سیر و سفر مشغول می داشت. محال بود به محفلی بیاید و تبرعی ننماید؛ از اموال و نقود خود، عاشقانه در سبیل دوست انفاق می فرمود. او بود که با اذن مخصوص از ساحت اقدس به زیارت ایران و احبای عزیز این کشور مقدس آمد و در ابتیاع زمین مشرق الاذکار ایران سهیم و شریک یاران گردید، او بود که در ایام مملو از هم و غم مرکز عهد و میثاق الهی دل آن غمگسار جهان و جهانیان را به اقدامی مردانه و قیامی عاشقانه شاد و مستبشر ساخت و قبول تعمیر بیت اعظم نمود و حضرت غصن الله الاعظم این خدمت عظیم را به دیده لطف و مکرمت قبول فرمودند و همان بیتی را که نبیل میگوید همگی از سادگی و جمال و عظمت آن در تحیر بودند و آرزوی بساطت و نفوذ را می نمودند، همان بیتی را که عظاما و علما با عالمی تبختر بدان وارد و با جهانی ایمان و تحیر خارج می شدند - همان بیتی را که حضرت اسماعیل ذبیح آستانش را با عمامه گردگیری و با اشک چشم، آبیاشی می نمود- همان بیتی را که گل رازقی بیرونی اش الهام بخش قلب نبیل بود، جناب حاج محمود قصابچی از کیسه فتوت و مردانگی خود از نو بنیاد نهاد و تعمیر کامل فرمود. هر روز با کمال بهجت و سرور مبتهلا متضرعا بر سر کار می آمد و به کارگران بخشش فراوان و اکرام متناوب می نمود. گوسفند ها را قربانی کرد تا کارکنان آن بنیان با نشاط بی پایان این عمل و خدمت عظیم را به پایان رسانند.

کیفیت تصدیق این مرد عظیم شنیدنی است. در حین بحث و فحص نامه ای از ناشناسی برای وی میرسد، غیر منتظر و غریب المطلب قرائت این نامه مختصر تجارتي تأثیر شدید در وصول او به پایان سفر سیر و سلوکش می نماید و ویرا به وادی مقصود می کشاند.

خلاصه آن نامه چنین بود که برادر جناب قصابچی سالیان قبل به جوانی تاجر تازه کار تازه تصدیق و از ابناء حضرت جلیل، وجهی برای تجارت به امانت می سپارد. این جوان به اسم او جای خریده و می گزارد و چون سالها گذشت جای وی به قیمت گزاف به فروش می رسد و پس از تحقیق معلوم می شود که برادر حضرت قصابچی جناب عبدالمجید به رحمت رب مجید پیوسته و حال این جوان مایل است سهمیه او را برای برادرش ارسال دارد. جناب قصابچی که به کلی از سابقه بی خبر بوده، بسیار مندهش می گردد و با خود می گوید - این جوان کیست - آیا در این زمان نفوسی چنین مؤمن و امین یافت می شوند که از هزاران لیبره انگلیزی بگذرند، آنرا نبلعند و به حکم امانت سعی نمایند که به صاحبش برسانند- من که از این وجه به هیچ وجه خبری ندارم - برادر من کسی را ندارد - اگر این مرد پول را میخورد چه می شد؟ - کی می دانست؟ - کی از او بازخواست می کرد؟- بالاخره درصدد تحقیق از صاحب کاتب نامه می افتد و از ابناء زمان معرفی

صاحب امضا - موسی بنانی - را می خواهد که به او می گویند مگو و می پرس که این جوان بهائی شده است!؛ این کلام قوه دافعه ای گردید که قصابچی را زودتر به سر منزل ایمان کشاند، با خود گفته بود - شریعتی که چنین خوف و شریعتی در دل بوجود می آورد قطعاً از جانب خداست.

باری در ایام اقامت در بغداد روزی به منزل این مرد عظیم القدر با دسته ای از مهاجرین عزیز رفتیم، به محض ورود امر فرمود که پشت به بیت اعظم ننشینیم، از نگاه ها دریافت که چرا حضرت حاج محمود در خانه ای چنین کوچک زیست می فرماید لذا از تلاوت مناجات و شرب چای و قهوه فرمود - درست است که کرا ضیاع و عقار فراوان است ولی ضیاء چشم من این کلبه محقر است که ملتصق به بیت اعظم است، من سگ این آستان و احقر پاسبانم.

صاحب بیت که رفت سگ از محل خود حرکت نمی نماید. گفته های این مرد جلیل را با اشک چشم گوش دادیم و بعد فانی عرض کرد که چنین عطیه عظیمی که تعمیر بیت اعظم است به رایگان به کسی نمی دهند. آیا قبل از آن خوابی دیدید که مدل و مشعر بر نزول چنین عنایتی به شما باشد؟ با تبسمی لطیف و اهتزاز ای شدید فرمود - بلی بلی - شبی خواب دیدم که بالای بام بیت مبارک از دحامی عجیب است، بر بالا شده دیدم دستمالی ابریشمی از گنبد گردون آویزان است و همه در جست و خیز اند که آنرا به دست آرند، من در دل آرزوی داشتن آن نمودم و چون دست دراز کردم بدون ادنی زحمتی دستمال دستمال در دست من آمد و آنرا گرفته در جیب گذاردم - چیزی نگذشت که موهبت این خدمت به این عبد عنایت گردید.

امروز هرکس که به زیارت مقام مقدس اعلی مشرف می گردد، بابی از ابواب هشتگانه آن مطاف ملاً اعلی را به نام قصابچی زیارت می نماید. همین مرد بزرگوار بود که پس از صعود حضرت عبدالبهاء، عاشقانه به تسریر قلب کئیب مولی و حبیب خود حضرت ولی امرالله، شتافت و سه غرفه باقیمانده از نه هجره مقام اعلی را داوطلب بنا گردید و آن مولای با وفا به الهامات مأخوذه از تراب آستان مقدس و ذلک ما الهمنی به تراب مطاف ملاً الاعلی این باب را تقدیراً لخدماته العالیه تسمیه و یادبود این مرد بزرگ را الی العبد الأباد جاودان فرمودند.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"ای حزب الله، هر نفسی را مشاهده کنید که توجه تام به امرالله دارد و مقصد محصور در نفوذ کلمه الله، شب و روز به نیت خالصه خدمت امر می نماید و ابداً در روش و سلوک راحه خود خواهی و اثری از غرض شخصی نیست بلکه سرگشته بیابان محبت الله است و سرمست باده معرفت الله، منهمک در نشر نجات الله و منجذب به آیات ملکوت الله، یقین بدانید موفق ملکوتی شود و مؤید آسمانی گردد و مانند ستاره صبحگاهی از افق موهبت ابدی به نهایت نورانیت درخشنده و تابنده خواهد شد..."

منبع: آهنگ بدیع - شماره ششم سال شانزدهم صفحه 150

نوشته ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی

[www.Feyzi.org]

www.Feyzi.org